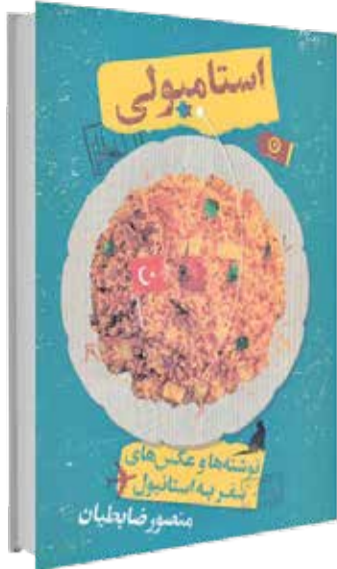


## هرگز از دوری این راه مگو

آیا غذای «استامبولی» از شهر «استانبول» ترکیه وارد سفره‌های ما شده است؟



الهام اشرفی  
نویسنده

کتاب «استامبولی» منصور ضابطیان را استوری کردم که دارم می‌خوانم (طبق یک قانون نانوشته در صفحه‌های بوک‌لاورها که انگار باید به دوستان خبر بدهی که حالا داری چه کتابی می‌خوانی!) دوستی نادیده ساکن استانبول دارم، گفت کتاب‌های ضابطیان حالا دیگر بیشتر از سفرنامه بودن، برای خودش برند شده، که شده، ولی برندی که موقع خواندن، هوس می‌کنی همین الان، بی‌خیال بچه و زار زندگی آغشته به روزمرهات بشوی و چمدانت را که با زور چپانده‌ای بالای کمد دیواری بیاوری، نه، اصلاً چرا چمدان؟ همان کوله‌پشتی‌ات هم کافی است، همان را بیاوری و دو سه تکه لباس و پاسپورت و راهی شوی. سفر از دیدگاه ضابطیان یعنی همین، یعنی در جست‌وجوی تور و هتل و اینها نباشی، دغدغه لوکس بودن محل اقامت نداشته باشی، دنبال پرواز فلان وبهمان نباشی، یعنی راه بیفتی، تا اینکه مقصد تو را به‌طریقی در خودش بپذیرد، یعنی آدم‌ها، ساکنین شهر مقصد و حتی گردشگرهای دیگر کشورها را زیر نظر بگیر، رفتارهایشان را بسنجی، با خودت و هموطنانت مقایسه‌شان کنی و تفاوت‌ها و اشتراکاتشان را در بیاوری و اگر مثل منصور ضابطیان نثر خوبی هم داشته باشی و سری پرشور هم در کتاب، روی کاغذ بیاوری‌شان. در این کتاب، استانبول ترکیه مقصد نویسنده است، شهری که روی لبه آسیا و اروپا قرار دارد،

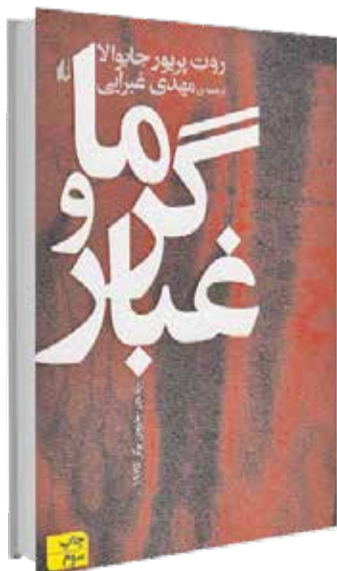
شهری که آرزوی خیلی از ما ایرانی‌هاست، به‌واسطه طبیعت زیبایش و دریا و دریاچه‌های فراوانش. شهری که از لحاظ مرز جغرافیایی چندان دور نیست و آنجا که پاشی هوای وطن را بیشتر تنفس می‌کنی، تا مثلاً در اروپا و کانادا که باشی! هرچه هست، استانبول برای ما ایرانی‌ها شهر مهمی است و به‌قول خود ضابطیان: «یک کتاب به استانبول بدهکار بودم.»

برای ما استانبول یعنی میدان تقسیم و تراموای قرمز وسط خیابان استقلال و مسجد ایاصوفیه و چند لوکیشن سریال‌های معروف ترکیه‌ای، برای ما استانبول یعنی خرید از فلان برند مشهور دنیا و حتی اگر نخریدن، که گشت‌وگذار در همان فروشگاه‌های برندهای معروف، ولی استانبول ضابطیان، یعنی گشت‌وگذار در کوچه پس‌کوچه‌های تودرتوی استانبول و دیدن مکان‌های کمترترفته شده توسط گردشگرها و بررسی تاریخچه مختصری از همان مکان‌ها و حتی دیدار با اهالی فرهنگی هنری معروف ترکیه (به‌شخصه فصل دیدار با زولفو لیوانلی نویسنده، آهنگساز، خواننده و کارگردان ترکیه‌ای را دوست داشتیم) استانبول ضابطیان یعنی گپ‌وگفت با چند نفر از شهروندان استانبولی و نشست‌ن پایی درددل آنها و گوش کردن به گلابه‌هایشان از وضعیت سخت معیشتی‌شان (همان وضعیتی که به‌طرز عجیبی آرزوی خیلی از ایرانی‌هاست!) نکتی‌ای را که در سفرنامه‌های ضابطیان دوست دارم این است که با وجود اینکه با خواندن سفرنامه‌هایش ترغیب می‌شوی به رفتن و دیدن مکان موردنظر، که هدف اصلی و الزام هر سفرنامه‌ای است، ولی ترغیب نمی‌شوی به کندن از وطن و رها کردنش. این همان لحن و درون‌مایه ارزشمند ضابطیان است، که تو را به رفتن بی‌بازگشت ترغیب نمی‌کند و او را نیز از ورطه نویسنده‌ای برندگونه بودن دور می‌کند. ضابطیان تو را به‌عنوان خواننده وادار به مقایسه مدام بین حسرت و کشور مقصد سفر کتاب می‌کند، حسرت قدم زدن در مکان‌های مقصد را در دلت می‌اندازد، ولی از دیار خودت زده‌ات نمی‌کند.



## هندوستان فقط بالیوود نیست

نگاهی به یک اثر داستانی که تصویری متفاوت از هندوستان نشان‌مان می‌دهد



زهرا راستگوویی  
خبرنگار

هندوستان سرزمین عجایب است. نام این کشور شما را به یاد چه می‌اندازد؟ لباس‌های رنگی زیبا، خال روی پیشانی، طعم تند غذاها، تاج محل یا اتفاقات عجیبی که در فیلم‌هایش می‌افتد. شاید کمتر به ادبیات این کشور فکر کرده باشیم؛ بد نیست ببینیم هندوستانی که در کتاب‌هاست چه شکلی است.

همیشه در فهرست کتاب‌های پیشنهادی نام‌هایی تکراری دیده می‌شود. در اینکه بعضی از آنها شاهکارهای ادبیات داستانی هستند شکی نیست اما قطعاً یکی از تجربه‌های شیرین کتابخوانی می‌تواند خواندن آثاری از کشورهای کمتر مطرح شده باشد. برای تجربه کردن هم که شده، دست از سر ادبیات فرانسه و انگلستان و آمریکا برداریم و سراغ باقی جاها برویم.

کتاب قصه‌زنی است به نام اولیویا. همسر اولیویا از نیروهای دولتی انگلستان است که به هندوستان فرستاده شده. برای اولیویا اما زندگی کردن به سبک و سیاق این انگلیسی‌های ساکن در هندوستان سخت است. او سری پرشور دارد و می‌خواهد با محلی‌ها بیشتر در ارتباط باشد. حوصله‌اش در جمع‌های رسمی همکاران همسرش سر می‌رود و به دنبال نوعی هیجان می‌گردد. اولیویا وارد رابطه با یکی از ثروتمندان هندی به نام نواب می‌شود. نواب مشغول کارهایی است که برای خواننده گنگ است. کارهایی که از آنها بوی خوبی



در بهترین حالت هوش مصنوعی می‌تواند به کمک مترجمان و نویسندگان بیاید.

می‌تواند به مترجم کمک کند سریع‌تر پستوانه فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و... برخی جملات یا اصطلاح‌های یک اثر داستانی را پیدا کند. گاهی هم اگر مترجمی از ترجمه ماشینی استفاده کرده باشد می‌تواند متن ترجمه شده را به این روایات بدهد و آن را روان‌تر و منسجم‌تر و در مواقعی کوتاه‌تر تحویل بگیرد

نگاهی به ترجمه‌های بازار

هوش مصنوعی می‌تواند جای مترجمان را بگیرد؟

فاطمه منصوری نصرآباد  
مترجم

حدود یک ماه پیش شرکت OpenAI نسخه جدیدی از چت‌بات خود منتشر کرد همین موضوع باعث شد تب ChatGPT و GPT-4 بین کاربران حوزه‌های مختلف داغ شود. یکی از مهمه‌هایی که به گوش می‌رسید درباره توانایی نوشتن و ترجمه و پردازش متون در حد «طبیعی» و «انسانی» هوش مصنوعی بود. خیلی‌ها ادعا کردند این بات می‌تواند جای مترجمان و نویسندگان را بگیرد. به‌عنوان یک مترجم تصمیم گرفتم این روایات و نسخه‌های مشابهی را که قدرت گرفته از OpenAI بودند با متن‌های مختلف از چند کتاب بررسی کنم و در نهایت من هم به این سؤال که «هوش مصنوعی می‌تواند جای مترجمان را بگیرد؟» پاسخی بدهم. قبول دارم که هوش مصنوعی و ChatGPT می‌تواند متن‌ها را خیلی بهتر از ترجمه گوگل یا در مواقعی ترجمان ترجمه کند؛ اما هنوز هم در نسخه جدید متن خروجی بی‌ایراد و تمیز نیست. بگذارید فقط یک مثال ساده بهتر توضیح دهم. متن «save your tongue for later, scribbler!» «Basta interrupted. I don't like whispering.» را در نظر بگیرید (متن بخشی از کتاب Inkheart



است.) من این متن را به روایات ChatGPT و روایات‌های مشابه دادم. تقریباً اکثر این روایات‌ها می‌توانند بین ۵۰ تا ۷۰ درصد متن را متوجه شوند و ترجمه معمولی از آن ارائه دهند؛ اما به هر صورت متن خروجی بیشتر مانند نمونه ترجمه‌های سرسری است. قسمتی ابتدایی متن را مترجم انسانی (در اینجا ملاک من کتاب چاپ شده است) به شکل «آهای میرزابنویس به زبانت استراحت بده. حرف زدن باشد برای بعد!» ترجمه کرده است، متنی شیوا و روان که خلاقیت هم چاشنی آن شده است. همین عبارت ساده را روایات هوش مصنوعی به‌صورت «زبان‌ت رو برای بعد نگه‌دار قلم‌زن/نویسنده» ترجمه می‌کند.

مترجم انسانی می‌تواند برای scribbler با توجه به نوع متن و فضای داستانی و البته خلاقیت خود معادلی مثل «میرزابنویس» را انتخاب کند درحالی‌که هوش مصنوعی با داده‌های تقریباً محدود خود یکی از معادل‌های فرهنگ لغت‌ها را جایگزین می‌کند. در قسمت بعدی متن، هوش مصنوعی تقریباً به شکل‌های مختلف معادل «باستا وسط حرفش وارد شد» را ارائه می‌دهد هرچند که خود این جمله اصلاً در فارسی معنایی ندارد اما می‌توان با اغماض آن را بپذیرفت و ویرایش کرد. اما مترجم بدون دانش قبلی از کتاب و جملات قبل و بعد هم می‌تواند حدس بزند حرف شخصی دیگر قطع نشده بنابراین جمله‌ای روان و فارسی مثل «باستا حرفش را قطع کرد» را انتخاب می‌کند. متنی که مثال زدم ساده بود و پیچیدگی خاصی نداشت. حالا شما با توجه به همین توضیح اندک و نتیجه خروجی این روایات انواع دیگر ادبیات را تصور کنید و ببینید آیا هوش مصنوعی واقعاً می‌تواند ترجمه درست و دقیقی از داستان‌های مختلف با سبک‌های گوناگون، نمایشنامه‌ها، شعر و داستان کوتاه ارائه دهد یا نه؟ به‌نظر من حداقل در حال حاضر نمی‌تواند. در بهترین حالت هوش مصنوعی می‌تواند به کمک مترجمان و نویسندگان بیاید. می‌تواند به مترجم کمک کند سریع‌تر پستوانه فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و... برخی جملات یا اصطلاح‌های یک اثر داستانی را پیدا کند. گاهی هم اگر مترجمی از ترجمه ماشینی استفاده کرده باشد می‌تواند متن ترجمه شده را به این روایات بدهد و آن را روان‌تر و منسجم‌تر و در مواقعی کوتاه‌تر تحویل بگیرد.



استانبول ضابطیان، یعنی گشت‌وگذار در کوچه پس‌کوچه‌های تودرتوی استانبول و دیدن مکان‌های کمترترفته شده توسط گردشگرها و بررسی تاریخچه مختصری از همان مکان‌ها و حتی دیدار با اهالی فرهنگی هنری معروف ترکیه



نام کتاب، دقیقاً نشان‌دهنده همان چیزی است که در جریان است. سنگینی هوا و رطوبت زیاد، گرمایی که در طول روز جان را به لب می‌رساند. خنکای شب‌ها، بوی گل‌هایی که تازه در نسیم شبانه فرصت باز شدن و جان گرفتن پیدا کرده‌اند. گرما و غبار یک ریتم کند دارد. سنگین مثل نفس کشیدن در گرما و رطوبت

نمی‌آید. می‌دانیم که او در گروه‌هایی مشغول انجام کارهایی خلاف قوانین است اما دقیقاً نمی‌دانیم چه کارهایی. این نکته هم وجهه رازآلود نواب را برایمان پررنگ‌تر می‌کند و هم می‌تواند عاملی باشد که مخاطب را خسته کند. در واقع میزان دانسته‌های من مخاطب به اندازه اولیویا است. تصویرمان از خانواده نواب همان زناتی هستند که اولیویا در مراسمی دیده است، نشسته در اتاقی مجزا نه بیشتر. از کارهایش هم همانقدری می‌دانیم که او می‌داند. نواب قرار است یک وجهه رازآلود داشته باشد.

کتاب هم‌زمان دو روایت را پیش می‌برد یکی داستانی که درباره‌اش سخن گفتیم و دیگری داستان دختری که پنجاه سال بعد به هندوستان سفر کرده است. او در پی این است که بداند اولیویا چه کرده که بردن نام در محافل ممنوع است. در دفترهای یادداشت دنبال ردپای ماجراهای قدیمی است. داستان این دختر با داستان اولیویا گره خورده است. او هم در موقعیتی مشابه قرار می‌گیرد و حالا باید تصمیمش را بگیرد که کدام راه را انتخاب می‌کند.

داستان اول یعنی داستان اولیویا محدود به جمع نیروهای دولتی انگلیس و رابط او با نواب می‌شود. در روایت اول چندان خبری از حضور افراد هندی و نشانه‌هایی از فرهنگ هندوستان نیست اما در روایت دوم حضور هندوستان و ابعاد اجتماعی‌اش پررنگ‌تر است.

حالا که صحبت از خواندن کتاب‌هایی از فرهنگ‌های کمتر مطرح شده است، خوب است به کار پرازش مهدی غیرایی در این زمینه هم اشاره کنیم. گرما و غبار ترجمه اوست و همچنین کتاب رانده و مانده که پیشتر درباره‌اش گفتیم. او در این سال‌ها به سراغ نمونه‌های این چنینی رفته است. به‌عنوان مثال زیر درختچه یاسمن که داستانی از پرتغال است، زیستن از یوهوآ و از ادبیات چین و داستان‌هایی از عراق، آنگولا و...